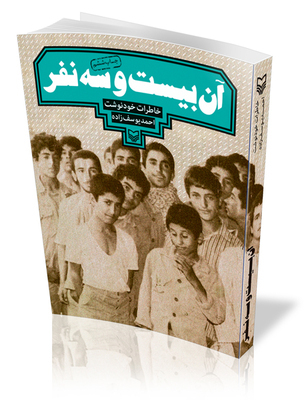
**به نام خدا**

**معرفی کتاب به مناسبت بزرگداشت هفته دفاع مقدس**

**شهریور96**

****

**مرکز آموزش عالی بیت الهدی آمل**

**http://farsi.khamenei.ir/themes/fa_def/images/ver2/book/pic_box_arrow.gif**

**نویسنده: آقای احمد یوسف‌زاده   
ناشر: سوره مهر  
موضوع كتاب: تاریخ  
موضوع كتاب: ادبیات  
نوبت چاپ: دوم  
تاریخ چاپ: ۱۳۹۳   
شمارگان: ۲۵۰۰  
تعداد صفحه: ۴۰۸**

**شابك:**

**۹۷۸-۶۰۰-۱۷۵-۵۸۴-۲**

**1394/02/10**

**معرفی کتاب آن بیست و سه نفر**

**نیمه‌ پنهان فتح خرمشهر**

**همه‌ی ماجرای «حماسه‌ی خرمشهر»، آن چیزی نیست که تا به حال شنیده‌ایم. در بطن و متن این ماجرا، وقایع و رخدادهای زیادی مغفول مانده که کمتر به آن‌ها پرداخته شده است. درست در همان روز جمعه‌ی شروع عملیات، یک گردان از لشکر ۴۱ثارالله به فرماندهی «قاسم سلیمانی» در محاصره‌ی دشمن گرفتار شدند و ...**

**در اولین ساعات صبح روز جمعه دهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۱، رزمندگان ایرانی پس از دو سه عملیات پیروزمندانه و غرورآفرین، عملیات دیگری را با نام «بیت‌المقدس» آغاز ‌کردند. عملیاتی که پس از بیست‌و‌سه روزِ پر از حادثه و التهاب، بالاخره به ثمر نشست و با خبر خوش «خرمشهر آزاد شد» کام مردم را شیرین ‌کرد.  
اما همه‌ی ماجرای «حماسه‌ی خرمشهر»، آن چیزی نیست که تا به حال شنیده‌ایم. در بطن و متن این ماجرا، وقایع و رخدادهای زیادی مغفول مانده که کمتر به آن‌ها پرداخته شده است. درست در همان روز جمعه‌ی شروع عملیات، یک گردان از لشکر ۴۱ثارالله به فرماندهی «قاسم سلیمانی» در محاصره‌ی دشمن گرفتار شدند و نه راه پیش‌روی داشتند و نه عقب‌نشینی. ارتش عراق هم از فرصت استفاده کرد و حملات خود را بر روی این محور افزایش داد. در نتیجه تعدادی از نیروهای ایرانی توسط ارتش عراق به اسارت در آمدند.  
از نیروهایی که اسیر شدند، ۲۳ نفر کسانی بودند که سن و سال کمتری داشتند و به اصطلاح ما، هنوز پشت لبشان سبز نشده بود؛ نوجوان‌هایی که پانزده تا هفده سال بیشتر نداشتند. بی‌شک ماجرای اسارت این ۲۳ نفر آن‌قدر مهم و شنیدنی هست که «مرتضی سرهنگی» آن را جزو ده واقعه‌ی مهم دوران دفاع مقدس قلمداد ‌کرده است.  
حالا بعد از گذشت بیش از سی سال از آن ماجرا، خاطرات آن روزها منتشر شده است. کتاب «آن بیست و سه نفر» نوشته‌ی احمد یوسف‌زاده روایت هشت ماه از اسارت نه‌ساله‌ی یکی از همین ۲۳ نفر است که رهبر انقلاب هم در نخستین روزهای سال ۹۴، آن را خوانده و بر آن تقریظی هم نوشته‌اند.  
کتاب آن بیست و سه نفر اما به‌جز روایت ماجرای اسارت نوجوانان کرمانی، پرده از فراتر بودن جنگ به آنچه در جبهه‌ها اتفاق می‌افتد نیز برمی‌دارد. یوسف‌زاده وقتی از مهر مادرش می‌نویسد که دل کندن از کوچکترین فرزند برایش دشوار است، وقتی از مادر «اکبر دانشی» می‌نویسد که به واسطه‌ی برادرش به او پیغام داده که بعد از مرگ پدر، تو تنها نان‌آور خانه‌ای و دلخوشی خانواده‌ی شش نفره به توست و ما را به که می‌سپاری، و ده‌ها اتفاق دیگر از این دست، آن‌ها را به‌خوبی به تصویر ‌کشیده و مخاطب، خیلی خوب می‌فهمد که جنگ صرفا «خط مقدم» نیست و تا عمق شهرها و روستاها نیز امتداد پیدا می‌کند.  
داستان آن بیست و سه نفر با روایت حال و هوای مردم عراق که برای اسرای ایرانی در حرم حضرت موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام آرزوی سلامتی دارند و مردم تهران که در مهدیه و بعد از دعای کمیل برای آزادی اسرا دعا می‌کنند، دلها و عواطف انسان‌ها و خانواده‌ها را نیز در کنار ماجرای جبهه‌ها به تصویر کشیده است. در بخشی از کتاب میخوانیم:  
“شب جمعه بود. صالح تا نیمه‌شب زیر پتو ماند و به اخبار و برنامه‌های رادیوی ایران گوش داد. حیاط زندان خلوت شده بود. به‌جز نگهبان ورودی همه خواب بودند. از زندان کناری هم هیچ صدایی نمی‌آمد. ما همچنان بیدار مانده بودیم که صالح از زیر پتو بیرون بیاید و بگوید از رادیو چه شنیده است. سرانجام صالح گوشه‌ی پتو را بالا زد. وقتی مطمئن شد نگهبان‌های عراقی خوابند، از ما خواست بی‌سروصدا فقط کمی به او نزدیک بشویم. شدیم. صالح، صدای رادیو را اندکی بیشتر کرد. می‌خواست ما هم بشنویم آنچه خودش داشت می‌شنید. صدای حزینی از رادیو شنیده می‌شد. پخش مستقیم دعای کمیل بود از مهدیه‌ی تهران. دعاخوان که رسیده بود به آخرین فراز دعای کمیل، شروع کرد به دعا کردن تا رسید به اینجا که «خدایا به‌حق زندانی بغداد، امام موسی کاظم، الساعه وسیله‌ی استخلاص همه‌ی زندانیان اسلام را، مخصوصا آن عزیزانی که در زندان‌های بغدادند فراهم بفرما!» مردم در مهدیه‌ی تهران آمین گفتند و در زندان بغداد اشک در چشمان ما حلقه زد...»  
یکی از اتفاقات منحصربه‌فرد در ماجرای «آن بیست و سه نفر» ماجرای دیدار با صدام و سوءاستفاده‌ی تبلیغاتی از آن‌هاست. صدام با دیدن فیلم نوجوانان ایرانی اسیرشده، تصمیم می‌گیرد تا شکستی را که در صحنه‌ی نبرد در حال شکل‌گیری برای ارتش اوست، با یک ضربه‌ی تبلیغاتی به جبهه‌ی مقابل جبران کند و اینگونه وانمود کند که جمهوری اسلامی کودکان را به زور به میدان جنگ می‌آورد. به همین منظور دیداری را با آنان تدارک می‌بیند:  
“با تندی از ما خواستند بلند شویم و بایستیم. ایستادیم، بی آنکه بدانیم برای چه می‌ایستیم. از پشت سر صدای پا کوبیدن نظامیان بلند شد و عکاس‌ها به‌سمت صداها هجوم بردند. از فاصله‌ی دور دیدیم مردی با لباس نظامی، دست دخترکی سفیدپوش را گرفته و دارد به‌سمت ما می‌آید... مرد به ما نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد. حالا او را کاملا می‌دیدیم که لبخند می‌زد و به‌سمت صندلی شاهانه می‌رفت. او صدام حسین بود؛ رئیس جمهور عراق. دنیا انگار روی سرمان خراب شد. ما در قصر صدام بودیم. مردی که شهرهایمان را موشک‌باران و به خاکمان تجاوز کرده بود. او جوانان وطنمان را کشته بود و در آن لحظه چشم در چشم ما در فاصله‌ی چندمتری‌مان داشت لبخند می‌زد و ما هیچ کاری نمی‌توانستیم بکنیم؛ جز اینکه مثل همیشه گره در ابروان بیندازیم، که یعنی ما از حضور در کاخ رئیس جمهور عراق شادمان نیستیم”.  
اما بی‌شک یکی از نقاط قوت این کتاب، قلم روان و ساده و در عین حال جذاب و توصیف‌گر نویسنده است. یوسف‌زاده به‌خوبی و باحوصله حالات انسانی و فضای وقوع رویدادها را ترسیم کرده و مخاطب را با خود به زندان‌های مخوف عراق ‌برده است. علاوه بر این ارجاع‌های به گذشته (فلاش‌بک) که نویسنده از دوران اسارت به دوران زندگی در روستای خود زده، به ترسیم فضای بهتر حالات روحی اسرا برای خواننده‌ی کتاب کمک کرده است.  
کتاب «آن بیست و سه نفر» در چهار فصل اصلی تنظیم شده است و در هر یک، رویدادهای یکی از فصل‌های سال ۶۱ شمسی در دوران اسارت تشریح شده اند. تنظیم مناسب کتاب، علاوه بر قلم شیوای نویسنده، به مطالعه‌ی آسان و روان کتاب کمک می‌کند.**